

زن: تصویر آینه گون

پیرامون تمدن ایران

□ روش کار من در پژوهش در این موضوع تابع قول فرانسس بیکن است: «در کار تحقیق نه مانند مور باش که فقط خوشه چین دیگران است و نه بسان کار بافک که تنها سر به تو دارد، بلکه چون زنبور عسل باش که بر گل های خوشبو می نشیند و گرده می آن ها را برمی چیند و در هم می آمیزد و انگبینی تازه به وجود می آورد که فرآورده می کار خود اوست»^۱

اگر اندیشه می عرفانی در ایران، پذیرفته است که پیامبر رحمت للعالمین است خود به خود چشم به چشم اندازی زنانه برای بشر دوخته است. حوا، واپسین حلقه می تکامل آفرینش از جماد به انسان است و به حکم آن که، حلقات زنجیر خلقت هر یکی از پیشین خود تمام تر و از پسین خود ناتمام ترند، حوا: نماد زن و زنانگی از پیشین خود که آدم: نماد مرد و مردانگی ست اتم و اکمل است و نیز چون هنوز از نوع انسان، نوع دیگری پا به عرصه می جان و روان نگذاشته است، نسبت به تمامی آفریدگان برتری دارد و در حقیقت سزوارترین و کامل ترین آفریننده است.

در مردانگی، غارت و کشتار، کینه و پیکار هسته اما جامعه می بشری همواره امیدوار به تحقق دنیایی بی تاراج و قتل و دشمنی و جنگ یعنی دنیایی زنانه بوده است. تمدن بشر در همه می خاستگاه هایش گواه است که مردان که همیشه از خشونت ها و برتری طلبی ها رنج می برده اند، دم از حقوقی می زنند که بر آشتی و تفاهم، بخشش و ایثار استوار است. در زن همگی حقیقت حق را، عارفانی چون ابن عربی و مولانا دیده اند، پرستش زیبایی و در نازل ترین صورت آن تجمل گرایی و مدهرستی که پاره می از واقعیت جهان امروز است و بی گمان پاره می از حقیقت فردای مان نیز خواهد بود، زنانه است. خوب که فرهنگ روزگار را وارسی، درمی یابید، همه می روندها حتا اگر به ظاهر و دروغ، در پوسته می مهربانی پیچیده اند. یعنی آینه می بشر، تحقق زنانگی ست. انسان امروز دقیقه یاب و جزئی نگر است و همین از اسباب نوآوری های دم افروز در همه می پاره های فرهنگ از جمله در تکنولوژی، صنعت و ابزارسازی است. جهانی که در آن، مهربانی، زیبایی، کمال و علی الخصوص تولید و تکثیر، هم چنان کارفرماست و خواهد بود، در کار تحقق حوائی دگرگون از همگی جهان خلقت است تا هم عالم صغیر، حق را آئینگی کند و هم جهان کبیر آرمان او را که رسیدن به معشوق آنها و عاقبت است که همان حوا در صورت تفصیل خویشتن است. چونین است که دست کم به باور شماری از عارفان، زنان، برکت جهان خدایند به همان گونه که مردان حرکت آن اند.

زن خدای شهادت است و این بدان معناست که خدا برای ظهور معنای خویش، صورتی سزوارتر از زن ندیده است و بر این بنیاد حوا

را آفریده و به خود آفرین (فتبارک الله احسن الخالقین) گفته است و گرنه آدم زن دلیل را چندان جمال حیرت انگیز نداده اند که نام مرد و مردی همیشه یادآور هشدارهای فرشتگان به او یعنی فساد و خونریزی ست و به شهادت تاریخ بیشترین اقوام عالم، زنان را در جنگ ها انبازی نمی داده اند و جنگ جنگل آوردن را مردان به جهان آوردند و مردان هم چنان به بهانه های واهی با هم در ستیزه اند. جهانی که جنگ را دوست ندارد، جهانی زنانه است. حقیقت زن آشتی و حل عقده های کینه و انتقام به حاصل آمده از جنگ هاست. همه می اقوام باستانی با بهره گیری از وجود زنان و ایجاد وصلت زناشویی، میان خود و قوم و قبیله می دشمن، بسیاری از ستیزه ها را سرانجام می داده و به صلحی پایدار تبدیل می کرده اند. سده هاست که در میان لرها، سنتی باستانی با عنوان «خونسول» برقرار است که همواره، کارایی خود را در حل اختلافات بین قومی، نشان داده است.

وحدت بخشی

هنوز در میان لرها مثل «مگر عوض خون، مرا گرفته می!» (فرهنگ لکی، مقدمه، ص ۵۷) رایج است. این ضرب المثل لکی حکایت از این دارد که به میانجی ازدواج، دشمنان خونی با هم دوست شوند. در میان لرها، وقتی در منازعات قبیله می کسی کشته می شود با پا درمیانی ریش سفیدها، ضمن پرداخت خون بها به قبیله می مقتول، دختری را هم از قبیله می کشنده به عقد پسری از قبیله می کشته، در می آورند و این رسم را، خیسول Xisol یعنی «خون صلح» می گویند. این آئین نمودار نقش زن در تبدیل دشمنی ها به دوستی هاست. معمولاً دختر تبار قاتل به عقد پسر یا برادر مقتول درمی آید و به او «عوض خون» می گویند.^۲ زن ابزاری می شود برای آن که خویشاوندانش در تاس لغزنده می پدر کشتی و تخم کین کاشتی

پدر کشته را کی بود آشتی نیفتند. آری دختری از طرفی با پسری از طرف دیگر را به نیرنگ ازدواج، به کمال خویشتن می رسانند و به یاری آن دو، میان دو تبار پیوند می زنند و میوه های این پیوند که همانا فرزندان این عروس و داماداند با هم یگانگی را به آزمون می گذارند.

«خون صلح» اگر چه رسمی در میان لرهاست. حاکی از رسالت اساطیری و عارفانه می زن است که همان وحدت بخشی و تسکین درگیری های فردی و اجتماعی ست و به شهادت حماسه می ملی ما، امری ریشه دار در فرهنگ ایرانی ست. بسیاری از زنان شاهنامه، نقش عارفانه می وحدت بخشی و تسکین آفرینی دارند. از قبیل رودابه که میان کیانیان و ضحاکیان وحدت آفرینی کرده است. منیژه، جریره و فرنگیس که میان تورانیان و ایرانیان، یگانگی به وجود آورده اند، سبینود که هندیان و ایرانیان را به یک دیگر پیوسته است، روشک که یونانیان و ایرانیان را به هم بسته و سودابه که هاماوران و ایرانیان را به اتحاد رسانیده است. چنین است که می گوئیم: اقوام گوناگون بشری، خون را با آب دهان زنان توانند شست. حتا می توان قربانی کردن دختران و زنان را که میان اقوام باستانی هم چون بابلیان و مصریان کهن، مرسوم بوده است به منزله می اعلام آتش بس میان زمین و آسمان، تلقی کرد. اصل اصول عرفان در همه می جلوه های آن، ادراک وحدت همه می پدیدارهای متکثر عالم است و این شیوه می نگرستن است که جنگ

میان اضداد را که در واقعیت همواره در جریان بوده و هست، به آشتی بدل می‌کند و به آدمی می‌فهماند که:

این همه جنگ و جدل، حاصل کوتاه‌نظری است

ورنه از روز ازل دام یکی دانه یکی است
با پذیرش توحید به معنای وحدت بخشی و دریافت یگانگی ست که
بعد عارفانه‌ی هستی انسان، آشکارا می‌شود. حالا باید دریابیم که
هرچه ما را به دریافت وحدانیت متکثرات راهنمون می‌آید، امری
عارفانه است و زن به ناگزیر به گونه‌ی سرشتین، ادراک وحدت همه‌ی
تجلیات هستی را میسر می‌سازد. اگر عقل مردانه، کاشف
تفاوت‌هاست. عشق زنانه، حاجب بل رافع و دافع آنهاست. اگر مردان،
جنگ و داوری پیش می‌آورند زنان علمداران آشتی و تفاهم‌اند.

زنان از دیدگاه زیست‌شناسی نیز تضمین‌کننده‌ی وحدت نسل‌ها
هستند که تنها از کروموزوم ایکس که حامل وجوه همانندی‌هاست
برخوردارند. تولیدمثل یکی از پروژات خداوارگی انسان است که نقش
زن در آن بیش‌تر از مرد است. چون هم در تشکیل نطفه،
سرمایه‌گذاری می‌کند (اوول در مقابل اسپرم) هم زهدان او پرورشگاه
نطفه است و برای ماه‌های متوالی نطفه و سرانجام جنین در وجود او
به امانت گذاشته می‌شود و بعد از زایمان هم تا مدت‌ها، تغذیه‌ی طفل
از خون سفید (شیر) اوست و بعد از فطام هم زن این امانت‌داری را به
میانجی عواطف سنگین خود نسبت به فرزند، ادامه می‌دهد.

چنین است که می‌توان در زن به چشم عروه‌الوثقی نگریست و به
منزله‌ی حبل‌الله دانست و در آن چنگ زد و از شر تفرقه‌ها وارهید. زن
سزاوارترین نمونه‌ی زیبایی و آفرینشگری خداوند است. خداوندی که
همه‌ی پراکندگی‌ها و پریشانی‌ها را به جمعیت می‌رساند و همه‌ی
نقصان‌ها را به سوی کمالیت خویش می‌کشاند.

همه‌ی مدینه‌های فاضله‌ی فیلسوفان و خردمندان عالم از
افلاطون تا هاکسلی، در همه‌ی ابعاد و مناظر، خصالی زنانه، رحیم،
مبادی آداب نیک و زیبا، مطلوب و دوست‌داشتنی دارند. چون مردان
آن‌ها را از روی الگوی ازلی درون خویش: انیمای پنهانی که سکنان
آن‌اند، روی به زن و زنانگی به پیش خواهد رفت و لابد می‌توان انگار
کرد که اگر پس از سده‌ها، کار و بار جهان را زنان به‌دست گیرند روی
به مرد و مردانگی به پیش خواهد شتافت.

حتا با تأمل در پاره‌ی شعرهای منسوب به رابعه‌ی عدویه می‌توان
به این نتیجه رسید که خدای او نیز ساحتی زنانه را فریاد ما می‌آورد.
اصلاً می‌خواهم بگویم همین که عارفان مسلمان به‌جای تأکید بر
رابطه‌ی عبد و ربی میان انسان و خدا، بر ارتباط عاشقی و معشوقی
میان‌شان استوار ایستاده‌اند، خدای مردان عارفه جز زنانه نمی‌تواند
بود. به مصداق «تعرف الأشیاء بأضدادها» ما مردان به یاری زنان، خود
و بالمآل خدای خود را توانیم شناخت. این زن است که جمال دوست
را آئینگی می‌کند و به ما وامی‌نمایاند که برای برخوردارگی از حسن
بی‌پایان حق، باید به جنس لطیف دل ببندیم و اصلاً برای رسیدن به
بهشت حقیقت چاره‌ی جز گذار کردن از پل این مجاز نداریم: «عشق
فرض راه است هر کس را، دریغا اگر عشق خالق ندری، باری عشق
مخلوق مهیا کن تا قدر این کلمات تو را حاصل آید».^۲

جامی عشق زن را در تحلیل نهائی عشق حق می‌داند:

دلی که او عاشق خوبان مهروست

بداند یا نداند، عاشق اوست

زن، آب و آینه است در دست حق تا جمال خود را ببیند. زیبارویان
جز در آب و آینه و صافیان دیگر خود را نمی‌توانند دید. آنان که زنان
را به‌عنوان افشردی میل جنسی و صرفاً ابزار ارضای میل نفس‌آواره
می‌بینند و آن را کوچک می‌شمارند، همانند که زنگی‌وار آینه
می‌شکنند. به مصداق گوش عزیز، گوشواره عزیز، آئینه‌ی معشوقه نیز
دوست‌داشتنی است به قول مؤلف مجالس العشاق:

خدای در دو جهان دوستدار صورت خوب است

به‌رغم کج‌نظران بنده باشد و کار خدا کن!^۴
کدام عارف بیش از روح آدم، با خدا و در کنار خدا زیسته است؟
چه‌گونه است که وقتی او را از خود جدا می‌کند و در کالبد ابوالبشر
می‌نشانند برای آدم قابل تحمل نیست و خدا برای تسکین او، حوا را
برایش می‌آفریند. آن وقت ارواح ما فرزندان آن عاشق به‌حوای خود
نیازمند نیستیم؟ روح آدم در بهشت خدا، دوری از خدا را نمی‌توانست
تحمل کند. آن وقت ارواح ما، آن هم در دنیا چه‌گونه می‌توانند دوری
حق را تحمل کنند؟ پس بر هر یک از ما مردان است که حواهای خود
را شیفته‌وار به یاد او دوست داشته باشیم. آری معشوق ازلی ما، برای
آن‌که درد فراق وی را تحمل توانیم کرد، زن را آفریده است. بدین معنا
که زن جانشین اوست و این شأنی‌ست سخت بزرگ و شگفتی‌آفرین.
صوفیه، با استناد به احادیث، حکمت آفرینش عالم را حبّ ظهور
می‌انگارند. آنان می‌گویند: خدا می‌خواست شناخته شود، به این نیت
جهان را آفرید. برای اثبات حقایق این گمان، حدیث گنج پنهان را
پیش می‌کشند که به موجب آن خداوند در پاسخ پیامبر خویش که از او
پرسیده است: چرا دست به آفرینش زدی؟ می‌فرماید: من گنج نهانی
بودم که دوست داشتم شناخته شوم و بر این بنیاد، جهان را آفریدم.^۵
مفسرین قرآن نیز، حکمت آفرینش جهان را تحقق معرفت‌الله
می‌دانند که در حقیقت با حبّ ظهور یکی‌ست. باز هم این خداست که
می‌خواهد شناخته شود. بالاترین غرض حق تعالی، از آفرینش هر پاره
از جهان چه خرد و چه بزرگ آشکار کردن گنج حکمت‌ها بوده است.
جهانبان هیچ چیزی را خلقت نکرده است الا آن‌که برای او، آینه‌ی
باشد در دست ما آدمیان. حتا آفریده‌های به‌ظاهر ناپاک و ناروا نیز جزء
محض آینه‌گی حق را وجود پیدا نکرده‌اند.

در خلایق، روح‌های پاک هست

روح‌های تیره‌ی گِلناک هست

این صدف‌ها نیست در یک مرتبه

در یکی درآست و در دیگر شبه

واجب است اظهار آن نیک و تباه

هم‌چنان که اظهار گندم‌ها ز کاه

بهر اظهار است این خلق جهان

تا نماند گنج حکمت‌ها نهان^۶
خدا در روپوش عالم شهود دم‌به‌دم در کار نمایش خویش است،
این خداست که خود را دم‌به‌دم از قوه به فعل می‌رساند. من بر این
باورم که هدف از آفرینش هر جزء از اجزای هستی، همان تحقق
انگیزی عظیم خودیابی‌ست. همانگونه که جهان صغیر، در کار
بازیافت خویش است، جهان کبیر هم خود را باز می‌یابد و خدا نیز که
هر دو جهان صورت شهودی آن‌اند، خود را به میانجی‌شان به نمایش
می‌گذارد و این مدلول حقیقی «کلّ یوم هو فی شأن» است. جهان به
شهادت قوه‌ی قضاییه در میان همه‌ی جوامع بشری، زیر سلطه‌ی



می گذارد. اگر آدم جانشین خدا در عالم کبیر استه حوا جانشین وی در عالم صغیر تواند بود. زیرا خدا حوا را آفرید تا آدم، غیبت وی را تحمل کند و تصویری زنده از او را در اختیار داشته باشد، ما مردان نیز چاره‌یی جز این نداریم که به میانجی زن هم به یاد خدا بقیتم و هم از وی غفلت کنیم و به واسطه‌ی لحظه‌های غفلت، آنات یادکرد او را شیرینی و دلگوازی بخشیم.

این که عارفان، عقل را که عنصری ست مردانه در راه شناخت حق، هزار بار بیکاره و ناتوان خوانده‌اند و همه‌جا عشق را که عنصری زنانه است، راه‌یاب به بارگاه دوست به‌شمار آورده‌اند، حکایت از عظمت این جنس در تحقق معرفت حق تواند کرد. اگر حق را تنها در آینه می‌توان دید، هیچ آینه‌یی برای مرد، زلال‌تر و صیقلی‌تر از زن نیست. زن به‌طور طبیعی، ریاضت‌کش است و طبیعت، زنان را مرتاض و تا حد زیادی مازوخیست آفریده است. اگر ما مردان وظیفه‌ی بارپذیری و بارداری را به حکم عقل و مردانه می‌خواستیم انجام دهیم، گمان می‌کنم بشریت تلاوم نمی‌یافت. توانایی عاشقانه‌ی زن است که این وظیفه را به قیمت دریدگی ناموس خویش و خون‌ریزی درمی‌پذیرد. این وجود خجسته‌ی زن است که هرازگاهی، ما مردان را بر آن می‌دارد تا بر خردمندی سرزنش‌گر خویش بشوریم و با عشق از همه‌ی کثرات درگذریم و لذت یگانگی با همه چیز و همه کس را بچشمیم.

آری زن، آینه‌یی ست که در آن به یگانگی یک با بی‌نهایت خواهیم رسید. باری خدادوستی در زن دوستی ریشه دوانیده است. چونین است که مردان را راهی جز دوست داشتن زنان باقی نمی‌ماند. شیخ الاسلام عهد صفوی اصلاً کسی را که زن دوست نیست، انسان نمی‌شمارد:

هر که نبود مبتلای ماهروی

نام او از لوح انسانی بشوی!

دل که فارغ باشد از مهر بتان

لته‌ی حیضی به خون آغشته دان!

سینه‌ی فارغ ز مهر گل‌رخان

کهنه انبانی ست پر از استخوان

کلّ من لم يعشق الوجه الحسن

قرب النجلّ الیه و الرّسن!

با توجه به وحدت وجود اگر کسی در آینه‌یی از آینه‌های جمال، دوست را تواند دید، آیا می‌توان بر او خرده گرفت؟ حقیقت آن است که زنان آینه‌های جمال حق‌اند. کسی که در اشتراک همه‌جا کج، همه راستی تواند دید، چه‌گونه در خوب‌رویان چین و چگل آن را شکار نتواند کرد:

محقق همان بیند اندر ابل

که در خوب‌رویان چین و چگل

شاید به همین روی باشد که کسانی از معصومان کثرت محبت به زنان را توصیه کرده آن را ناشی از اوج ایمان به‌شمار آورده، اکرام کردن به زنان را موجب تکریم مردان دانسته‌اند. بیش از صدها حدیث از پیامبر اسلام، نقل کرده‌اند که به موجب آنها، آن یگانه‌ی آفاق با خدای خویش در آینه‌ی روی عایشه دیدار می‌کرده است و در این بانوی کارمند شاهد ازلی را فرما می‌یافته است.

انبوهی این روایات به حدّی ست که می‌توان مجموعه‌یی از آن‌ها را چونان کتابی مستقل تدوین کرد:

منطق و قانون و به بیان کلی‌تر، عقلانیت استه اما در عین حال نهانی، به بی‌منطقی و قانون‌شکنی به عبارت جامع‌تر عشق و اینثارگریش نشان می‌دهد. به هر حال فرهنگ بشری روزگار ما، فرهنگی مذکر است و واقعیتی مردانه دارد. اما آرمان و حقیقت پشت پرده‌ی آن، مؤنث است و محتوایی زنانه را با خود یدک می‌کشد. همین بحث از حقوق بشر، مناره، مهریانی و رفاه عمومی، سرشار از زنانگی ست. این که انسان‌های مدرن، پس از چند سده افت و خیز در وادی خردمندی که زیر بنای مدرنیسم غرب‌ست، روی به مهر و شوریدگی که اساس پست مدرنیسم است، آورده‌اند رویکردی به سوی زنانگی فرهنگ است. اگر آینده را دوست داریم، زن را باید دوست داشته باشیم، زن برای ما مردان، همان جام جهان‌بین است و به میانجی آن، می‌توانیم به دیدار دوست نائل آییم.

نجم‌الدین رازی، در مرصاد العباد، وقتی داستان آفرینش آدم را باز می‌گوید می‌فرماید: روان آدم، چون چندین هزار سال در جوار قربت حق می‌زیست و اکنون، به منزلگه تن آدم فرود آمده بود یاد دوست فراق او را هرچه سخت‌تر می‌نمود. این بود که خدا برای تسکین او در غیبت خود، جانشینی اختیار کرد که همان حوا بود. «چون وحشت آدم هیچ کم نمی‌شد و با کسی انس نمی‌گرفته هم از نفس او حوا را آفرید و در کنار او نهاد تا با نفس خویش انس گیرد. آدم چون در جمال حوا نگرسته، پرتو جمال حق دید بر مشاهده‌ی حوا ظاهر شده که کلّ جمیل من جمال الله، ذوق آن جمال بازیافته گفت:

ای گل تو به روی دلربایی مانی

وی مه تو ز یار من به جایی مانی

وی بخت ستیزه کار، هر دم با من

بیگانه‌تری، به آشنایی مانی!

بر بوی آن حدیث به شاهد بازی در آمد، چندان که ذوق آن معامله بازیافت.^۷

این نشان می‌دهد که زن برای سالک در عین حال که یادآور و نمودار معشوق ازلی‌ست، عامل فراموشی او نیز هست. این حال پارادوکسال نیز همانندی میان زن و خدای زن را بیش‌تر به نمایش

«از برای این معنی رسول - صلی الله علیه و سلم - نساء را دوست داشت. چه شهود حق را در ایشان کمال است و حق مشاهده کرده نمی شود، ابتدا مجرد از مواد. چه حق تعالی بالذات غنی است از عالمین و از این وجه اصلاً نسبتی نیست میان او و میان چیزی، پس ممکن نیست شهود او مجرد از مواد. چون شهود از وجه مجرد ممتنع باشد و شهادت از ماده، منفک نمی، پس شهود حق در نساء از سایر مواد اعظم و اکمل باشد»^۹.

«محمد که لوح و قلم از بهر اوست هر روز درآمدی و در پای های عایشه افتادی. عایشه عجب آورد و محمد ممتنع شد و در حجره ی عایشه بزارید. جبرئیل بیامد، گفت: عذر او بخوادا محمد آمد و در پای عایشه افتاد. آن گاه گفت که یا عایشه! تا نپنداری که خدمت گوشت و پوست تو را می کنم بلکه الله را خدمت می کنم که آن از تو می تابد»^{۱۰}. راستی را ما مردان در هر جای جهان که زندگی می کنیم، از زن آینه یی زلال تر و شفاف تر، بازگوتر و رازگوتر دیده ایم تا خود و خدای خویش را در آن به تماشا بنشینیم؟ من که هر وقت حلقه ی ناف خود را در جست و جوی خرده سوده یی از پارچه می کاوم، پیوند خود را با زن: با مادر تجدید می کنم و به یاد می آورم که مرا از اینجای شکم، از مادر چیده اند:

حلقه ی ناف من، گواه من است

که مرا دل هنوز با وطن است^{۱۱}
واژه ی زن از ریشه ی زندگی ست و این بدان روی است که بی زن، زندگانی ما مردان فاقد معنا و جاذبه خواهد بود. این که پیامبر ما علاقمندی به همسر را نشانه ی ایمان مرد دانسته و گفته است: «من از همه ی شما بیش تر به همسرانم احترام می گذارم»^{۱۲} این که فرموده است: «هر که دختر را شاد کند هم چنان بود که از بیم خدای تعالی بگریسته بود و هر که از بیم حق تعالی بگریسته بود، تن وی بر دوزخ حرام بشود»^{۱۳} همه دلالت بر عزت بی حد و حصر جنس لطیف دارد. نقش والای زن در نزدیک کردن مردان به خداست که سبب می شود تا رسول خدای وی را در درخشان نماز و بوی خوش قرار دهد و بگوید: «از دنیایان، همین بوی خوش، زن و نماز که روشنایی چشم من است، مرا خوش افتاده است»^{۱۴} اگر نیک نظر کنیم بوی خوش همیشه ی خدا جزو لاینفک تن و روان زنان بوده است و پریان را که نماد فریبایی زنانه اند جز بوی خوش خوراکی نیست. این است که می توان پنداشت که پیامبر، نخست در بوی خوش زن، هر دو مطلوب خویش را محقق دیده و سپس در آینه ی جمال وی، رویاروی حق به نماز ایستاد است، چون حاصل نماز که امری سمعی ست در دیده ی حقیقت بین او چنان روشنایی تجلی کرده است. بنا به اخبار، زن حقیقتی الهی در ردیف ذکر دارد: «روزی عمر خطاب گفت: یا رسول الله از دنیا چه گیرم و چه برگزینم؟ رسول جواب داد: لیتخذ احدکم لساناً ذاکراً و قلباً شاکراً و زوجة مؤمنه»^{۱۵} آن گاه مصنف می افزاید: «گفت: زبان ذاکر و دلی شاکر و زنی شایسته ی یاری. بنگر تا زن شایسته را چه منزلت نهاد که قرین ذکر و شکر کرد! و معلوم است که ذکر زبان و شکر دل به از دنیاست بلکه حقیقت دین است زن پارسا که قرین آن کرد، هم چنان است. ابوسلیمان دارانی از این جا گفت: جفت شایسته از دنیا نیست که از آخرت است، یعنی که تو را فارغ دارد تا به کار آخرت پردازی و اگر تو را ملالتی در مواظبت عبادت پدید آید که دل در آن کوفته شود و ز عبادت بازمانی، دیدار و مشاهده ی وی، انسی و آسایشی در دل آورد

که آن قوت بازآید و رغبت طاعت بر تو تازه گردد»^{۱۶} بی گمان در پرتو همین گونه تعلیمات نبوی ست که خلیفه ی دوم گفته است: «پس از ایمان، هیچ نعمت نیست بزرگ تر از زن شایسته»^{۱۷}.
استاد بدیع الزمان فروزانفر، در شرح بیت بلند آوازه ی مولانا:
آن که عالم بنده ی گفتش بدی

کلمینی یا حمیرا می زدی
چنین نوشته است: «کاملان که خار لذات نفسانی و تعلقات جسمانی را از پای جان بیرون کرده اند، ایشان را طعام خوش و صورت دلکش، حجاب مشاهده ی دلدار نیست بلکه نمودار حسن یار است. چنانچه سرور کائنات در آینه ی روی عایشه ی صدیقه، جمال جانان می دید و از گفتار او، کلام جانان می شنید»^{۱۸}. امام محمد غزالی هم سخنی با عایشه را ابزار آماده شدن روان رسول خدا برای درک مکاشفات و ادامه ی امر وحی شماره کرده و در کیمیای سعادت آورده است: «رسول خدا (ص) وقت بودی که اندر آن مکاشفات، کاری عظیم بر وی درآمدی که قالب وی طاققت آن نداشتی، دست بر عایشه زدی و گفتی: کلمینی یا عایشه، با من سخن گوی! خواستی که قوتی دهد خویشتن را تا طاققت کشیدن بار وحی دارد و چون وی را باز این عالم دادندی و آن قوت تمام شدی، تشنگی آن کار بر وی غالب شدی، گفتی: ارحنا یا بلال! تا روی به نماز آوردی و گاه بودی که دماغ را به بوی خوش قوت دادی و برای این گفت: حیب الی من دنیا کم ثلاث: الطیب و النسا و قره عینی فی الصلوه»^{۲۰}.

حتا استاد جوادی املی، به رهنمونی قول حق: «یوم لاینفع مال ولا ینون الا من اتی الله بقلب سلیم» (شعرا ۸۸ - ۸۹) زنان را در تقرب به خداوند از مردان شایسته تر دانسته است»^{۲۱}.
نکته یی در خور تأمل است و آن این که برخلاف عارفان بزرگ مرد که بسیاری در گروه های مختلف می توان آنان را طبقه بندی کرد، شمار اندکی از زنان عارف را که در درازنای فرهنگ اسلامی می زیسته اند می شناسیم خوانندگان با نام و نشان شان از طریق کتاب هایی چند علی الخصوص کتاب زنان صوفی آشنا خواهند شد.^{۲۲} در این طایفه یکی که همان رابعه ی عدویه است در قلعه قرار دارد و شان دیگر زنان عارف، در قیاس با او فروتر است. یعنی اگر نمی توانیم از میان مردان یکی را برترین و والاترین شمار کنیم، می توانیم او را یکه تاز عرفان زنانه به حساب بیآوریم. این ویژگی باعث می آید تا تنها با تأمل در احوال و سخنان وی، سیمای زن در عرفان را مشخص کنیم. اتفاقاً در بررسی اخبار و روایات مربوط به صوفیه این حقیقت را به روشنایی در توانیم یافت، چنان که عطار در تذکره ی خود نزدیک به صد صوفی سرشناس را معرفی می کند ولی از زنان صوفی تنها رابعه را قابل یادکردن می بیند. این در عین حال که یکه تازی رابعه را نشان می دهد، گویای آن است که زنان اهل انشعاب و تفرقه نبوده اند و در جهت گیری عرفانی نیز به وحدت گرویده و وارد دسته بندی های مردان صوفی نشده اند. در میان روایات مربوط به رابعه، به گزارش برمی خوریم که عطار از دو سفر حج این زن، به دست داده است. علی الظاهر رابعه تنها زنی ست که کعبه به استقبال وی می آید. در این گزارش ابتدا با رابعه در هیات معشوق حق تعالی دیدار می کنیم و در مرتبه ی دوم وی را در چهره ی عاشق خداوند باز می یابیم. این روایت مقام استثنایی این بانوی رازآگاه را به نمایش می گذارد:
«نقل است که ابراهیم ادهم رضی الله عنه چهارده سال تمام

سکوت کرد تا به کعبه شده از آن که در هر مصلا جایی، دو رکعت می‌گزارد تا آخر به آنجا رسید، خانه ندید. گفت: آه! چه حادثه است؟ مگر چشم مرا خللی رسیده است؟ هاتفی آواز داد که چشم تو را هیچ خللی نیست. اما کعبه به استقبال ضعیفه‌ی شده است که روی بدانجا دارد. ابراهیم را عبرت بشویرید. گفت: آیا این کیست؟ بنویسد، رابعه را دید که می‌آمد و کعبه با جای خویش شد. چون ابراهیم آن بدید گفت: ای رابعه! این چه شور و کار و باری ست که در جهان افکنده‌ی؟ گفت: شور من در جهان نه افکنده‌ام، تو شور در جهان افکنده‌ی که چهارده سال درنگ کرده‌ی تا به خانه رسیده‌ی. گفت: آری، چهارده سال در نماز، بادیه قطع کرده‌ام. گفت: تو در نماز قطع کرده‌ی، من در نیاز رفت و حج بگزارد و زار بگریست. گفت: ای بار خدای! تو هم بر حج وعده‌ی نیکو داده‌ی هم بر مصیبت. اکنون اگر حج پذیرفته‌ی، ثواب حجّم کو؟ اگر نپذیرفته‌ی، این بزرگ مصیبت است، ثواب مصیبتم کو؟ پس باز گشت و به بصره باز آمد و به عبادت مشغول شد تا دیگر سال. پس گفت: اگر پارسال کعبه استقبال من کرد، من امسال استقبال کعبه کنم. چون وقت درآمد، شیخ ابوعلی فارمدی، نقل می‌کند که روی به بادیه نهاد و هفت سال به پهلو می‌گردید تا به عرفات رسید. چون آنجا رسید، هاتفی آواز داد که مدعیه! چه طلب است که دامن تو گرفته است؟ اگر ما را می‌خواهی تا یک تجلی کنم که در وقت بگذاری. گفت: یارب العزه! رابعه را بدین درجه سرمایه نیست، اما نقطه‌ی فقری می‌خواهم. ندا آمد که یا رابعه! فقر، خشکسال قهر ماست که در راه مردان نهاده‌ایم، چون یک سر موی بیش نمانده باشد که به حضرت وصال ما خواهند رسید، کار برگردد و وصال فراق شود و تو هنوز در هفتاد حجابی از روزگار خویش، تا از تحت این حجب نیایی و قدم در راه ما نثپی و هفتاد مقام نگذاری، حدیث فقر با تو نتوان گفت. ولکن بزنگر! رابعه برنگریست، ذریای خون دید، در هوا ایستاد. هاتفی آواز داد که این همه آب دیده‌ی عاشقان ما است که به طلب وصال ما آمدند که همه در منزلگاه اول فرو شدند که نام و نشان ایشان در دو عالم از هیچ مقامی برنیامد. رابعه گفت: یارب العزه! یک صفت از دولت ایشان به من نمای! در وقت، عذر زنانش پدید آمد. هاتفی آواز داد که مقام اول ایشان است که هفت سال به پهلو می‌روند تا در راه ما کلوخی را زیارت کنند، چون نزدیک آن کلوخ رسند هم به علت ایشان، راه به کلیت فرو بندند. رابعه تافته شد. گفت: «خلوندا! مرا در خانه‌ی خود می‌نگذاری و نه در خانه‌ی خویشم می‌گذاری. یا مرا در خانه‌ی خویش بگذار یا در مکه به خانه‌ی خودم آر. سر به خانه فرو نمی‌آوردم، تو را می‌خواستم. اکنون شایستگی خانه‌ی تو ندارم! این بگفت و باز گشت و به بصره آمد و در صومعه معتکف شد و به عبادت مشغول گشت.» ۲۳

این گزارش از حقیقت بزرگی در روانشناسی زن پرده برمی‌دارد و گویای آن است که خداوند، زن را ذاتاً معشوق و با ویژگی‌های معشوق آفریده، همان گونه که مردان را عاشق نهاد خلق کرده است.

این تنها شیخ اکبر نیست که جمال زن را آئینه‌ی حق‌نما دانسته و حقیقت حق را در آن به مشاهده نشسته است که شیخ اکبر حقیقی این خانفاه ناپیداکران نیز، زیبایی زن را آئینه‌ی جمال خویش قرار داده و خود را در آن تماشا کرده است. این‌جا می‌خواهم گمانی را با خوانندگان در میان گذارم و آن این‌که شاید نیامدن نام حوا در قرآن کریم، نشانه‌ی بی‌معشوقیت وی باشد.

می‌توان انگاشت که خدای جهان با تکرار نام آدم، خواسته است

نام معشوقه را پنهان کند و این نام‌بردن اغیار و افشانکردن نام یار از مقوله‌ی تجاهل العارف باشد که:

خوش تر آن باشد که سر دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

به همان گونه که هنوز هم مردان، نام جفت خویش را بر زبان نمی‌آورند و تنها به ذکر محلّ زیست وی چون منزل و خانه بسنده می‌کنند و گاه هم از وی با عنوان مادر فرزند خویش از قبیل والدهی آقا مصطفی، یادآور می‌شوند. ظاهراً خدای تعالی نام معشوقگان را مستقیماً نمی‌آورد، حتا از زلیخا که نقش معشوقه را برای یوسف صدیق داشته است با عنوان امرأه عزیز (زن عزیز مصر) یاد کرده است. چه می‌توان کرد، عاشقان غیورند، حتا گاه نام معشوق را از گوش و زبان خویش دریغ می‌ورزند. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- بررسی کتاب، شماره‌ی ۳۹، دوره‌ی جدید، سال دوازدهم، (پاییز ۱۳۸۱)، چاپ آمریکا، ص ۱۲۰، (از مقاله‌ی تقابل اندیشه نوشته‌ی مجید نفیسی).
- ۲- حمید ایزدپناه، فرهنگ لکی، ص ۳۸ مقدمه.
- ۳- تمهیدات عین القضاة همدانی، با تعلیقات و تصحیحات علینقی منزوی و عقیق عسیران، کتابخانه‌ی منوچهری، تهران، چاپ اول، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۳۷.
- ۴- امیر کمال‌الدین حسین گازرگانی، به تصحیح طباطبایی مجد، مجالس العشاق، انتشارات زرین، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۳۹.
- ۵- دکتر سیدصادق گوهرین، فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، کتاب‌فروشی زوار، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ج ۸، ص ۷۷.
- ۶- مثنوی معنوی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۵۸.
- ۷- شیخ نجم‌الدین رازی، به انتخاب و با مقدمه‌ی دکتر محمد امین ریاحی، گزیده‌ی مرصاد العباد، انتشارات علمی، تهران، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۰، ص ۷۶.
- ۸- شیخ بهایی، ترجمه و تحقیق عزیزالله کاسب، گشکول، انتشارات گلی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۸۷.
- ۹- تاج‌الدین خوارزمی، به تصحیح نجیب مایل هروی، شرح فصوص الحکم ابن عربی، انتشارات مولی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۸، ص ۷۸۸.
- ۱۰- جلال ستاری، عشق صوفیانه، نشر مرکز، ۱۳۷۲، تهران، ص ۱۵۸.
- ۱۱- زینب یزدانی، زن در شعر فارسی، انتشارات فردوس، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۱۳۳.
- ۱۲- شیخ نجم‌الدین رازی، به تصحیح دکتر امین ریاحی، مرصاد العباد، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ اول، ۱۳۵۲، ص ۶۴.
- ۱۳- امام محمد غزالی، به کوشش حسین خدیو جم، کیمیای سعادت، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۲۲.
- ۱۴- حَبّ الی من دنیاکم ثلاث: الطیب و النسا و قره عینی فی الصلوه.
- ۱۵- شیخ احمد غزالی، سوانح، ص ۱۷۲.
- ۱۶- ابوالفضل مبدی، به تصحیح دکتر علی‌اصغر حکمت، کشف الاسرار و عده الابرار، ۱۳۵۷، چاپ اول، ج ۱، ص ۶۱۴.
- ۱۷- کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۳۰۶.
- ۱۸- کریم زمانی، شرح جامع مثنوی معنوی، انتشارات اطلاعات، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۶۳ ب ۲۴۲۸.
- ۱۹- بدیع‌الزمان فروزانفر، شرح مثنوی شریف، انتشارات زوار، تهران، چاپ اول، بی‌تا، ج ۳، ص ۸۱۲.
- ۲۰- کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۳۰۵.
- ۲۱- عبدالله جوادی آملی، زن در آئینه‌ی جلال و جمال، انتشارات اسرار، قم، چاپ اول، ۱۳۷۸، صص ۲۰۲ - ۲۰۱.
- ۲۲- جواد نوربخش، زنان صوفی، انتشارات پلنا قلم، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- ۲۳- عطار نیشابوری، (با مقدمه‌ی علامه محمد قزوینی)، تذکره‌الاولیا، انتشارات صفیعی‌شاه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۳، صص ۶۷ - ۶۸.